

جهانی شدن و ارزشهای پست مدرن^۱

نویسنده: رونالد اینگلهارت*

مترجم: ایرج فیضی**

چکیده

این مقاله مبتنی بر یافته‌های حاصل از پیمایشهای ارزشهای جهانی است که تا زمان تهیه این مقاله ۷۵ درصد جمعیت جهان (بیش از ۶۰ کشور) را شامل شده است. هدف مقاله بررسی تغییرات ارزشهای جوامع مختلف و مبتنی بر دو فرضیه اصلی (فرضیه کمیایی و فرضیه اجتماعی) است.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که به‌طورکلی توسعه اقتصادی موجب افزایش امید به زندگی و رفاه ذهنی است، اما از آستانه خاصی به بعد این تأثیر ناپدید می‌شود. ارزشهای مورد تأکید افراد متأثر از شرایط زندگی در دوران اجتماعی شدن آنهاست. برای مثال در کشورهای اروپایی افراد مسن‌تر که شرایط جنگ جهانی دوم و رکود بزرگ اقتصادی را تجربه کرده‌اند به امنیت فیزیکی و اقتصادی اولویت می‌دهند، در حالی که نسل جوان‌تر که امنیت و رفاه بعد از جنگ را تجربه کرده‌اند به ابراز وجود و کیفیت زندگی اهمیت می‌دهند. این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که رفاه ذهنی بر پایداری دموکراسی تأثیر اساسی دارد.

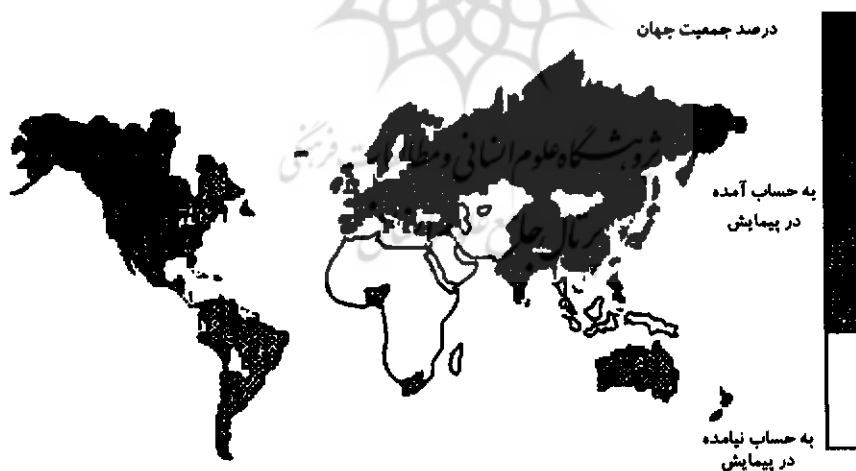
کلیدواژه

جهانی شدن، ارزشهای پست مدرن، رفاه ذهنی، مادی گرایی، فرامادی گرایی.

* استاد علوم سیاسی و مدیر برنامه مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه میشیگان

** عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم

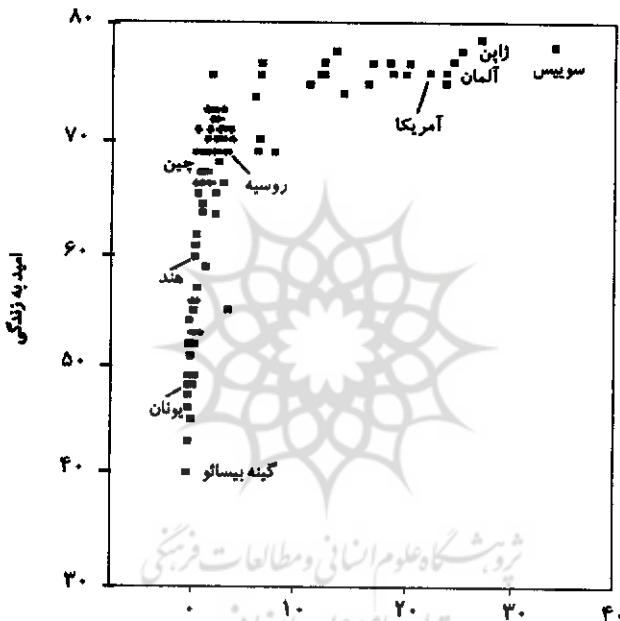
مجموعه روزافزونی از شواهد نشان می‌دهد که تغییرات عمیقی در جهان بینی‌ها در حال وقوع است. به نظر می‌رسد این دگرگونیها شکل تازه‌ای به حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع سراسر دنیا می‌دهد. مهم‌ترین مجموعه قوانین از پیمایشهای ارزشهای جهانی (WVS)^(۱) که ارزشها و عقاید مردمان شش قاره قابل سکونت را در سالهای ۱۹۸۱، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ م. سنجیده است، به دست می‌آید. دلیو. وی. اس. چهارمین موج پیمایشهایش را در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ م. انجام خواهد داد.^۲ این مطالعه تاکنون بیش از ۶۰ جامعه را که تقریباً ۷۵ درصد جمعیت جهان را بازنمایی می‌کند و گستره کاملی از تنوعات را دربرمی‌گیرد، از جوامعی با درآمد سرانه ۳۰۰ دلار در سال تا جوامعی با درآمد سرانه یکصد برابر آن و از دموکراسیهای تثبیت شده با اقتصادهای بازار تا دولت‌های اقتدارگرا و جوامع در حال گذار به اقتصاد بازار، مورد بررسی قرار داده است. این تحقیق پیوندهای نیرومندی بین عقاید افراد و ویژگیهای جوامعشان یافته است، مانند پیوند بین ارزشهای افراد و نرخهای مولید جوامعشان یا بین فرهنگ سیاسی و نهادهای دموکراتیک. شکل ۱، جوامعی را که در دو موج اخیر این پیمایشها مورد بررسی قرار گرفته‌اند نشان می‌دهد.



شکل ۱- کشورهای به حساب آمده در پیمایشهای ارزشهای جهانی

(1) World Values Surveys

دبلیو. وی. اس. الگوی از تغییرات منظم در ارزشها و انگیزه‌ها را در جوامع صنعتی پیشرفته نشان می‌دهد. این تغییرات بازتاب دگرگونیهای اقتصادی و فن‌آورانه‌ای است که احتمال مرگ و میر زودرس ناشی از بیماری و گرسنگی را به‌طور چشمگیری کاهش داده است. شکل ۲، واقعیت شناخته شده اما مهمی را نشان می‌دهد:



سرانه N.G.P. به دلار ایالات متحده (هزار دلار)
متوسط امید به زندگی در بدو تولد برحسب سرانه G.N.P. در ۱۲۴ کشور
منبع: بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی، ۱۹۹۳ (نیویورک، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۳)

شکل ۲- امید به زندگی برحسب سطح توسعه اقتصادی

هنگامی که توسعه اقتصادی رخ می‌دهد امید به زندگی افزایش می‌یابد. در فقیرترین کشورهای جهان حتی امروزه متوسط امید به زندگی ۴۰ سال یا کمتر است. این رقم در ثروتمندترین کشورها نظیر ژاپن و سوئیس قریب به ۸۰ سال است. اما این رابطه منحنی‌شکل

است. وقتی درآمدها از سطح حداقل معیشت به چند هزار دلار در سال می‌رسد افزایش بسیار زیادی را در امید به زندگی مشاهده می‌کنیم، اما وقتی به رده کشورهای صنعتی پیشرفته می‌رسیم افزایش ناچیزی صورت می‌گیرد. امید به زندگی در آلمان نسبت به ایرلند بیشتر نیست، اگرچه متوسط درآمد آلمان دو برابر ایرلند است. این نشان می‌دهد که صنعتی شدن و رشد اقتصادی بازده بسیار زیادی در بقای انسان دارد اما از نقطه خاصی به بعد، بازده نزولی دارد.

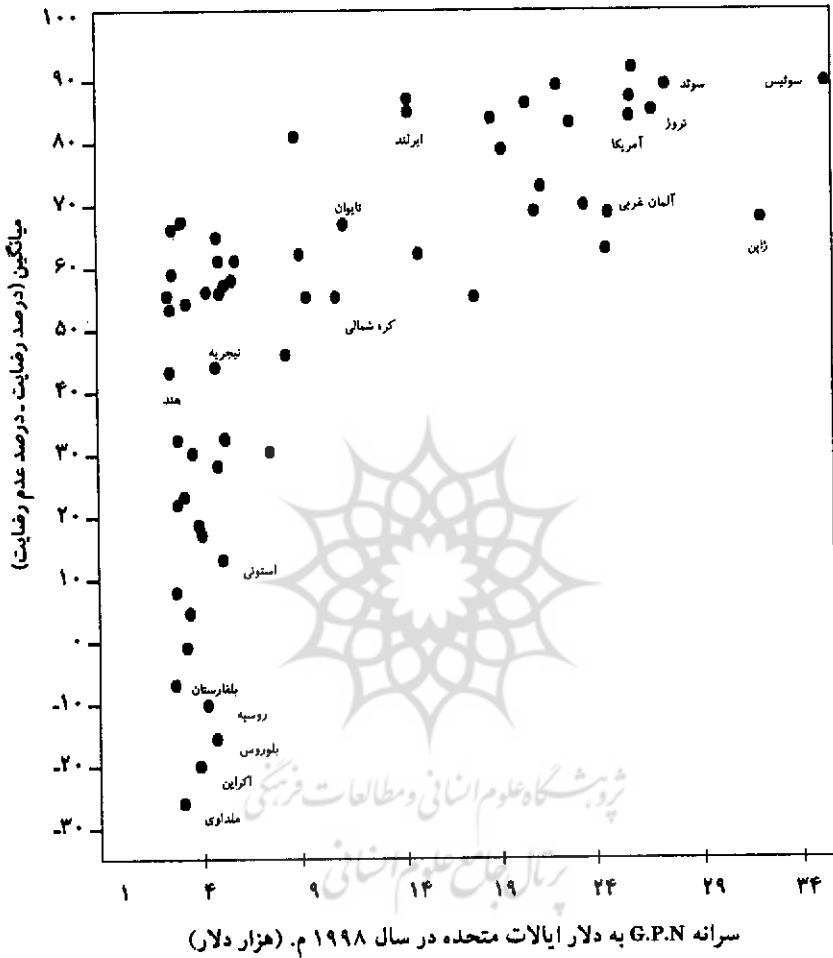
شکل ۳، واقعیتی را نشان می‌دهد که به همین اندازه مهم است، اما تا زمانی که دلیو. وی. اس. خوشبختی^(۱) و رضایت از زندگی^(۲) را در سراسر دنیا اندازه نگرفته بود، شناخته شده نبود. خوشبختی انسان همچنین پیوند قوی‌ای با توسعه اقتصادی دارد. در اینجا نیز رابطه منحنی شکل است. هنگامی که از اقتصادهای سطح حداقل معیشت مانند هند یا نیجریه به سوی جوامع صنعتی پیشرفته حرکت می‌کنیم افزایش زیادی در نسبت کسانی که خودشان را بسیار خوشبخت احساس می‌کنند یا از زندگی‌شان به طور کلی بسیار راضی هستند می‌بینیم. اما از سطح خاصی به بعد، (حدوداً جایی که در حال حاضر کره جنوبی یا ایرلند قرار گرفته‌اند) سطوح منحنی پایان می‌یابد. در جوامع صنعتی پیشرفته عملاً رابطه‌ای بین سطح درآمد و رفاه ذهنی^(۳) وجود ندارد. در اینجا نیز ایرلند در مرتبه بالاتری از آلمان غربی قرار دارد.

همچنان‌که انتظار می‌رود افزایش سطح درآمد با افزایش سطوح خوشبختی و رضایت از زندگی همراه است. مردم جوامع ثروتمند خوشبخت‌تر از مردم جوامع فقیر هستند. همبستگی کلی بسیار قوی است (۰/۶۸)، اما از یک نقطه مشخص به بعد سطوح منحنی پایان می‌یابد. هرچه از جوامع با درآمد پایین به سوی جوامع با درآمد بالا حرکت می‌کنیم افزایش در رفاه ذهنی بسیار زیاد می‌شود، اما وقتی به آستانه ۱۰/۰۰۰ دلار می‌رسیم تأثیر افزایش درآمد متوقف می‌شود. فراتر از این نقطه عملاً هیچ رابطه‌ای بین درآمد و رفاه ذهنی وجود ندارد. ایرلندها خوشبخت‌تر از آلمانیها هستند، اگرچه آلمانیها دو برابر ثروتمندتر هستند و تایوانیها به اندازه ژاپنیها خوشبخت‌اند، اگرچه ژاپنیها سه برابر از تایوانیها ثروتمندتر هستند.

(1) Happiness

(2) Life Satisfaction

(3) Subjective well-being



منبع: داده‌های رفاه ذهنی از پیمایشهایی ۱۹۹۰ و ۱۹۹۶ م. (به یادداشتهای شکل ۷ نگاه کنید). سرانه GNP برای داده‌های سال ۱۹۹۳ م. از بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۵ م. (نیویورک: انتشارات آکسفورد، ۱۹۹۵)

توجه: شاخص رفاه ذهنی متوسط درصد کسانی است که در هر کشور خودشان را «بسیار راضی» یا «راضی» توصیف کرده‌اند منهای درصد کسانی که خودشان را «نه چندان راضی» یا «ناراضی» وصف کرده‌اند، و درصد کسانی که خودشان را بر اساس یک مقیاس ۱۰ قسمتی در محدوده ۱۰-۷ قرار می‌دهند منهای درصد کسانی که خود را در محدوده ۳-۱ قرار می‌دهند که ۱ نشان‌دهنده آن است که فرد از زندگی‌اش به‌طور کلی بسیار ناراضی است و ۱۰ نشان می‌دهد که فرد به‌طور کلی از زندگی‌اش بسیار راضی است.

شکل ۳- رفاه ذهنی برحسب سطح توسعه اقتصادی ($r = ۰/۶۸$ ؛ $P < ۰/۰۰۰$)

رابطه بین توسعه اقتصادی و رفاه ذهنی یافته مهم دیگری را نشان می‌دهد: حکومت کمونیستی هزینه‌های زیادی - نه تنها از نظر مادی بلکه از نظر خوشبختی انسان - داشته است. شکل ۳، نکته مهم دیگری را نشان می‌دهد: در دهه ۱۹۹۰ م. پایین‌ترین سطوح رفاه ذهنی در جهان نه در فقیرترین کشورها مانند هند و نیجریه بلکه در جوامع کمونیستی سابق یافت می‌شد. در شکل ۳، هند و نیجریه فقیرترین جوامع هستند و سطوح پایین‌تری از رفاه ذهنی را نسبت به هر یک از جوامع صنعتی پیشرفته نشان می‌دهند. اما جوامع کمونیستی سابق ناکامان درخور توجهی هستند: مردمشان کمتر از مردم سایر جوامع، حتی فقیرترین جوامع خوشبخت‌اند. این امر به‌ویژه در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق صادق است.

برای مثال هند یک جامعه کم درآمد است و با امتیازی در حدود ۳۰ براساس شاخص رفاه ذهنی عملاً رتبه کمتری از هر یک از کشورهای صنعتی پیشرفته دارد. اما کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق در رده پایین‌تری از هند قرار می‌گیرند، اگرچه سطوح درآمدشان سه یا چهار برابر هند است. حتی مردم با امتیازترین دولت جایگزین شوروی (استونی) کمتر از مردم هند خوشبخت‌اند و مردم روسیه، بلاروس، بلغارستان و اوکراین به‌طور شگفت‌آوری سطوح واقعاً پایینی از رفاه ذهنی را نشان می‌دهند. هر یک از آنها بر روی این شاخص زیر صفر قرار می‌گیرند و بدین معناست که اکثر مردمشان به‌طور کلی خود را غیرخوشبخت و از زندگی ناراضی به حساب می‌آورند. رفاه ذهنی در روسیه قبلاً در سال ۱۹۹۰ م. شدیداً پایین بود، اما رضایت از زندگی و خوشبختی حتی از زمان فروپاشی نظام کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی تنزل بیشتری پیدا کرده است، به حدی که روسیه، بلاروس و اوکراین پایین‌ترین سطوح رفاه ذهنی را که تا آن زمان ثبت شده بود نشان می‌دهند.

سطوح بسیار پایین رفاه ذهنی که هم‌اکنون در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق ثبت شده است دلالت‌های نگران‌کننده‌ای دارد. همچنان‌که در زیر خواهیم دید به‌طور منطقی به‌نظر می‌رسد که سطوح بالای رفاه ذهنی نقشی قطعی در حیات نهادهای دموکراتیک بازی می‌کند. به نظر می‌رسد مراحل اولیه توسعه اقتصادی بازده زیادی نه تنها از لحاظ امید به زندگی بلکه از لحاظ خوشبختی انسان دارد، اما سطوح بازده ثابت می‌شود؛ و رشد اقتصادی از نقطه خاصی

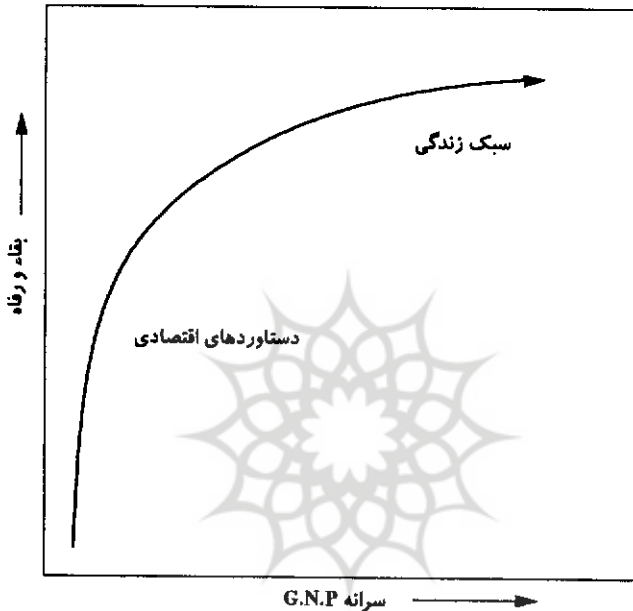
به بعد (به‌طور اجمالی سطح فعلی ایرلند) تفاوت زیادی ایجاد نمی‌کند. با این همه در بین جوامع صنعتی پیشرفته تنوعات زیادی وجود دارد. بعضی از جوامع در مرتبه بسیار بالاتری نسبت به دیگران قرار دارند (برای نمونه جوامع اسکانندیناوی در رده بسیار بالاتری از آلمان یا ژاپن قرار دارند)، اما به‌نظر می‌رسد این تفاوت بیشتر بازتاب عوامل مربوط به سبک زندگی باشد تا جبریت اقتصادی. توسعه اقتصادی نه تنها در مورد امید به زندگی، بلکه در مورد خوشبختی انسان نیز نهایتاً به نقطه بازده نزولی می‌رسد. این امر به تغییری تدریجی اما بنیادی در اهداف و ارزشهای اساسی مردم جوامع صنعتی پیشرفته منجر می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که مراحل اولیه توسعه اقتصادی تأثیر عمده‌ای بر رفاه ذهنی دارد. تغییر از سطح گرسنگی به زندگی نسبتاً مرفه تفاوت عظیمی ایجاد می‌کند، اما فراتر از آستانه معینی بازدهی ناشی از توسعه اقتصادی متوقف می‌شود. در حال حاضر پرتغال و کره جنوبی در حال رسیدن به این آستانه هستند.

بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا در دهه‌های گذشته از این آستانه گذشته‌اند. گذشتن از این آستانه منجر به یک تغییر بین‌نسلی تدریجی در ارزشهای اساسی جوامعی که از این حد بگذرند می‌شود. شکل ۴، نشان می‌دهد که چه اتفاقاتی افتاده است. جوامعی که در مراحل اولیه منحنی قرار دارند تمایل دارند به هر قیمتی بر رشد اقتصادی تأکید کنند، اما همین که از حد معینی فراتر روند شروع به تأکید بر کیفیت مسائل زندگی مانند حفاظت از محیط زیست و موضوعات سبک زندگی می‌کنند.

در بیشتر طول تاریخ بشر برای اکثر مردم ادامه حیات نامعلوم بوده است. حتی امروزه بیشتر مردم جهان از سطح حداقل معیشت زیاد فراتر نرفته‌اند و گرسنگی یک احتمال واقعی است. اما برای مردم جوامع صنعتی پیشرفته، از امریکای شمالی تا اروپای غربی تا ژاپن، معجزه اقتصادی دوره بعد از جنگ همراه با دولت رفاه مدرن موقعیت جدیدی پدید آورده است. در این جوامع به‌ندرت کسی گرسنگی می‌کشد و بخش روزافزونی از جمعیتشان ادامه حیات را مسلم فرض می‌کنند، و اگرچه هنوز به استانداردهای بالای مادی علاقه دارند، آن را قطعی تلقی کرده و توجه و علاقه‌شان را معطوف به کیفیت زندگی کرده‌اند. اگرچه رشد اقتصادی هنوز با ارزش است، بخش

روزافزونی از مردم تمایل دارند زمانی که حفاظت از محیط‌زیست با رشد اقتصادی در تضاد باشد، ارجحیت را به حفاظت از محیط‌زیست بدهند.



شکل ۴- توسعه اقتصادی منجر به تغییر در استراتژیهای بقا می شود

پیش از سال ۱۹۷۰ م. اندازه‌گیری یکی از جنبه‌های این تغییرات فرهنگی آغاز شد (توسط نویسنده)؛ با این فرض که نسل بعد از جنگ در اروپای غربی به دلیل اینکه در شرایط بسیار امنی رشد کرده‌اند اولویت‌های ارزشی متفاوتی با نسل‌های قبلی دارند. در حالی که نسل‌هایی که جنگ جهانی دوم، رکود بزرگ اقتصادی، و جنگ جهانی اول را تجربه کرده‌اند اولویت بالایی به امنیت فیزیکی و اقتصادی می‌دهند، بخش فزاینده‌ای از نسل جوان‌تر اولویت بالایی به ابراز وجود^(۱) و کیفیت زندگی می‌دهند. این تحقیق به وسیله دو فرضیه اساسی هدایت می‌شد (Inglehart, 1977):

(1) Self-Expression

فرضیه کمیابی^(۱): اولویت‌های فردی بازتاب محیط اقتصادی - اجتماعی است. انسان بیشترین ارزش ذهنی را به چیزهایی می‌دهد که عرضه آنها به‌طور نسبی کم است.

فرضیه اجتماعی‌شدن^(۲): رابطه بین محیط اقتصادی - اجتماعی و اولویتهای ارزشی رابطه‌ای مبتنی بر انطباق سریع نیست. برای اینکه ارزشهای انسان شرایطی را که در سالهای پیش از بزرگ‌سالی حاکم بوده منعکس کند، تأخیر زمانی قابل توجهی لازم است.

فرضیه کمیابی دلالت بر این دارد که توسعه اقتصادی اخیر پیامدهای مهمی دارد. جوامع صنعتی پیشرفته در خلال دوره پس از جنگ جهانی دوم سطوح درآمد واقعی بسیار بالاتری از هر زمان قبل از آن در طول تاریخ به‌دست آوردند. این امر همراه با ظهور دولت رفاه موقعیت بی‌سابقه‌ای را از نظر تاریخی به ارمغان آورد: بیشتر جمعیتشان تحت شرایط گرسنگی و ناامنی اقتصادی زندگی نمی‌کنند. این به تغییری تدریجی منجر شد که طی آن نیاز به تعلق‌داشتن^(۳)، ابراز وجود و مشارکت در جامعه بسیار چشمگیر شده است. دوره‌های طولانی رفاه و رونق منجر به حمایت از گسترش ارزشهای فرامادی‌گرا^(۴) می‌شود؛ تنزل اقتصادی تأثیر متفاوتی دارد.

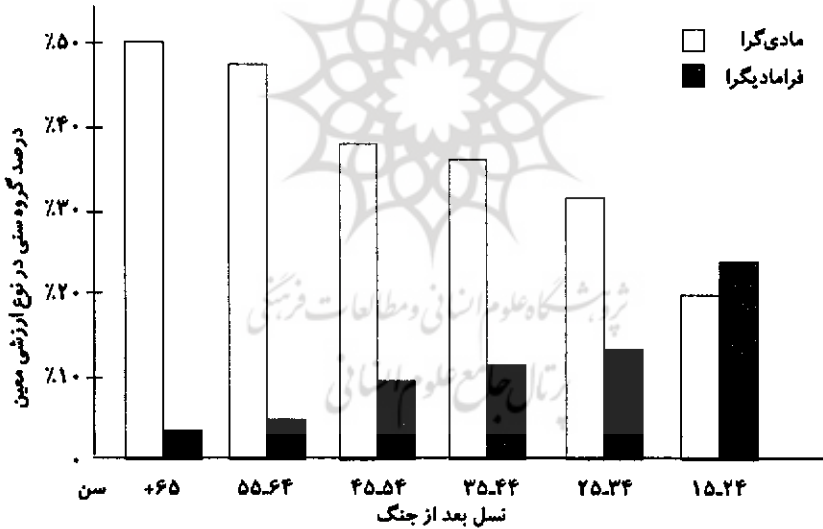
اما یک ارتباط ساده یک به یک بین سطح اقتصادی و رواج ارزشهای فرامادی‌گرا وجود ندارد. این ارزشها درک ذهنی فرد را از امنیت نشان می‌دهد نه فی‌نفسه سطح اقتصادی فرد را. در حالی که مردم ثروتمند میل به احساس امنیت بیشتری نسبت به مردم فقیر دارند، احساس امنیتشان همچنین تحت تأثیر زمینه فرهنگی و نهادهای رفاه اجتماعی که در آن رشد کرده‌اند قرار دارد. بنابراین فرضیه امنیت باید با فرضیه اجتماعی‌شدن تکمیل شود: ساختار اساسی شخصیت گرایش دارد که در زمان رسیدن فرد به بزرگ‌سالی شکل بگیرد و پس از آن نسبتاً کم تغییر می‌کند. در نظر گرفتن این دو فرضیه با هم مجموعه‌ای از پیش‌بینیهای مربوط به تغییر ارزش را ایجاد می‌کند. نخست، در حالی که فرضیه امنیت دلالت بر این دارد که رونق اقتصادی ناقل شیوع ارزشهای فرامادی‌گراست، فرضیه اجتماعی‌شدن متضمن این معناست که نه ارزشهای فرد و نه ارزشهای جامعه به‌مثابه یک کل یک شبه تغییر نمی‌کند. تغییر بنیادی ارزش عمدتاً زمانی اتفاق

(1) Scarcity Hypothesis
(3) Need for Belonging

(2) Socialization Hypothesis
(4) Postmaterialist

می‌افتد که نسلهای جوان‌تر جایگزین نسلهای مسن‌تر در جمعیت بزرگسال شوند. در نتیجه پس از یک دوره طولانی افزایش امنیت اقتصادی و فیزیکی، انسان می‌تواند تفاوت‌های قابل توجه را بین اولویتهای ارزشی گروههای مسن‌تر و جوان‌تر بیابد. آنها به وسیله تجارب متفاوت در سالهای تکوینشان شکل گرفته‌اند.

این فرض نخست، در پیمایشهایی که در سال ۱۹۷۰ م. با نمونه‌های ملی^(۱) نمایایی از جمعیت‌های بریتانیای کبیر، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، هلند و بلژیک انجام شد مورد آزمون قرار گرفت. مردمی که محاسبه می‌شدند در بین مجموعه‌ای از گزاره‌هایی که برای امنیت فیزیکی و اجتماعی از یک سو یا ابراز وجود و کیفیت غیرمادی زندگی از سوی دیگر طراحی شده بود، اهدافی را که بسیار مهم تلقی می‌کردند انتخاب می‌کردند.



منبع: پیمایش اجتماعات اروپایی فوریه ۱۹۷۰ م. براساس آیت‌های چهارگانه مجموعه ارزشهای مادی‌گرا - فرامادی‌گرا چاپ مجدد از اینگلهارت، ۱۹۹۰ م. ص ۷۶.

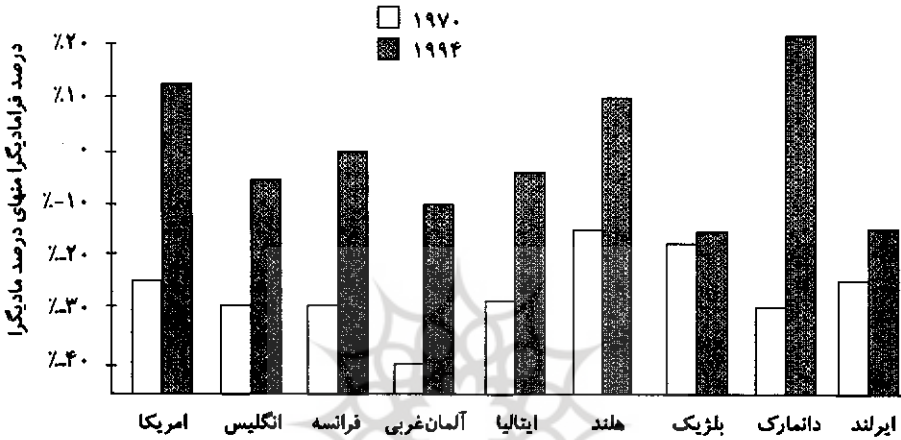
شکل ۵- انواع ارزشی برحسب گروه سنی در بین مردم بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، بلژیک و هلند در ۱۹۷۰ م.

شکل ۵، نتایج این پیمایشها را نشان می‌دهد. همچنان‌که فرض شده بود، تفاوت‌های عمده‌ای بین ارزشهای نسلهای جوان‌تر و مسن‌تر یافتیم. در بین مسن‌ترین گروههای سنی، اکثریت قاطعی که مادی‌گرا بود یافتیم. آنهایی که اولویت بالایی به امنیت فیزیکی و اقتصادی داده بودند چهارده برابر فرامادی‌گراها (آنهایی که اولویت بالایی به احساس تعلق و ابراز وجود داده بودند) بودند. اما هرچه از گروههای سنی مسن‌تر به سوی جوان‌ترها حرکت می‌کنیم، نسبت مادی‌گراها کاهش پیدا می‌کند و نسبت فرامادی‌گراها افزایش می‌یابد. در بین نسلهای بعد از جنگ، فرامادی‌گراها بیشتر از مادی‌گراها هستند.

این یافته‌ها را به‌منزله نتایج تغییر ارزشی بین‌نسلی تفسیر کردیم. از لحاظ نظری این تفاوت‌های سنی می‌تواند صرفاً تأثیرات چرخه زندگی^(۱) را نشان دهد و به این معناست که همچنان‌که گروههای جوان‌تر، مسن‌تر می‌شوند درست به همان اندازه گروههای مسن‌تر مادی‌گرا می‌شوند. اما حالا این گروههای سنی خاص را در طول یک ربع قرن زیر نظر گرفته‌ایم. گروههای جوان‌تر وقتی مسن شده‌اند خیلی مادی‌گرا نشده‌اند. یک تغییر ارزشی بین‌نسلی رخ داده است، و همچنان‌که پیش‌بینی شده بود نسبت فرامادی‌گراها به مادی‌گراها در بیشتر جوامع به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا کرده بود. شکل ۶، تغییراتی را نشان می‌دهد که از ۱۹۷۰ م. تا ۱۹۹۴ م. در ایالات متحده امریکا و هفت کشور غربی دیگر رخ داده است و ما درباره این کشورها داده‌هایی که یک دوره زمانی طولانی را پوشش می‌دهد داریم، و نتایج مشابهی در ژاپن به‌دست می‌آوریم.

تغییر ارزشهای مادی‌گرا به فرامادی‌گرا تنها یک جنبه از تغییر بسیار وسیع‌تر از ارزشهای مدرن به پست‌مدرن است که در جامعه صنعتی پیشرفته در حال رخ دادن است. ارزشهای پست‌مدرن در بیشتر جوامع در حال توسعه غیرمعمول است. آنها هنوز در حال تغییر از ارزشهای مدرن هستند. هم ارزشهای سنتی و هم ارزشهای مدرن به وسیله‌های اقتصادی که تا این اواخر در همه‌جا حاکم بود شکل گرفته‌اند. اما در خلال چند دهه گذشته مجموعه جدیدی از ارزشهای پست‌مدرن هنجارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و جنسی کشورهای ثروتمند جهان را تغییر داده است. این ارزشهای جدید بازتاب شرایط امنیت اقتصادی است. اگر فردی به جای این

احساس که ادامه حیات نامعلوم است با این احساس رشد کند که می شود ادامه حیات را مسلم فرض کرد، این می تواند تقریباً همه ابعاد جهان بینی وی را تحت تأثیر قرار دهد.



منبع: پیمایشهای اجتماعات اروپایی، فوریه ۱۹۷۰ و پاییز ۱۹۹۴ و - برخلاف شرح بالا - پیمایشهای ملی ایالات متحده از ۱۹۷۲ و ۱۹۹۲

شکل ۶- تغییر به سوی ارزشهای فرامادیگرا در بین مردم نُه جامعه غربی (۱۹۷۰-۱۹۹۴ م.)

ناامنی در بُعد سیاسی منجر به بیگانه هراسی، نیاز به رهبران بااراده و تمکین در مقابل اقتدار می شود. بر این اساس رکود بزرگ^(۱) در بسیاری از کشورهای جهان بیگانه هراسی و سیاستهای اقتدارگرایانه را افزایش داد. احساس امنیت سیاسی تأثیر متفاوتی دارد. ارزشهای پست مدرن به جای تمکین در برابر اقتدار، بر ابراز وجود تأکید و گروههای دیگر را تحمل می کند و حتی به چیزهای خارجی و تنوعات فرهنگی به مثابه چیزهای هیجان برانگیز و جالب توجه، نه تهدیدکننده تأکید دارد. دیدگاه اقتصادی جامعه صنعتی مدرن فراتر از همه بر رشد اقتصادی و دستاوردهای اقتصادی تأکید می کند. ارزشهای پست مدرن ارجحیت را به حفظ محیط زیست و

(1) The Great Depression

موضوعات فرهنگی می‌دهد، حتی وقتی که این اهداف با به حداکثر رساندن رشد اقتصادی در تضاد باشد.

جامعه صنعتی مدرن با دو نهاد کلیدی ممکن می‌شود: خط تولید انبوه و سازمانهای دیوان‌سالار. این نهادها امکان به جریان افتادن تعداد بسیار زیادی از فرآورده‌ها و تعداد بسیار زیادی از مردمی را که برنامه‌های استاندارد شده و به‌طور متمرکز کنترل شده‌ای را به کار می‌برند فراهم آوردند. آنها بسیار مؤثر بودند، اما استقلال فردی را که ارجحیت فزاینده‌ای در جوامع صنعتی پیشرفته به دست می‌آورد شدیداً کاهش می‌دادند. در نتیجه نهادهای دیوان‌سالار، به‌طور مرکزی کنترل شده و سلسله‌مراتبی در جوامع پست‌مدرن کمتر مقبولیت دارند.

نقش زنان هم در جوامع سنتی و هم در جوامع صنعتی اولیه عمدتاً در به دنیا آوردن و تربیت فرزندان محدود شده بود؛ دو کارکردی که در شرایط مرگ و میر بالای نوزادان و امید کم به زندگی برای بقای جامعه حیاتی بود. زمانی که یک زن چهار یا پنج فرزند که برای جایگزین شدن جمعیت لازم بود، به دنیا می‌آورد و پرورش می‌داد، احتمالاً نزدیک پایان دوره زندگی‌اش بود. هنجارهای جنسی به‌طور جدی متناسب با تشویق ازدیاد نسل اما صرفاً در خانواده ناهمجنس‌گرای دووالدینی بود. امروزه جامعه پست‌مدرن با مرگ و میر بسیار کمتر نوزادان و دوره زندگی بسیار طولانی‌تر، به سوی هنجارهای جنسی حرکت می‌کند که آزادی گسترده‌تری درباره ارضای جنسی فردی و ابراز وجود می‌دهد.

جهت‌گیریهای دینی نیز تغییر کرده است. در دنیای نامطمئن جوامع بخور و نمیر، نیاز به استانداردهای مطلق و احساسی که یک نیروی برتر قابل اطمینان نهایتاً نتیجه چیزها را تضمین می‌کند به نحوی یک نیاز عمده روان‌شناسانه را برآورده می‌کرد. یکی از کارکردهای اساسی دین فراهم کردن احساس اطمینان در محیطهای ناامن بود. ناامنی فیزیکی و همین‌طور اقتصادی این نیاز را تشدید می‌کرد. ضرب‌المثلی قدیمی «هیچ‌کس در سنگر، ملحد نیست»^(۱) این واقعیت را نشان می‌دهد که خطر فیزیکی اعتقاد به قدرت برتر را ضروری می‌سازد. اما صلح، و فور نعمت و دولت رفاه احساس امنیت بی‌سابقه‌ای را مبنی بر اینکه انسان بقا خواهد یافت ایجاد کرده است.

(1) There are no Atheists in Foxholes.

این امر نیاز به اطمینانی که دین به‌طور سنتی فراهم می‌کرد را کاهش داده است. جهان‌بینی پست مدرن با کاهش پذیرش هنجارهای سفت و سخت دینی دربارهٔ مسائل جنسی، تولید مثل و کاهش نیاز به قواعد و دستورالعمل‌های مطلق مرتبط است، اما همچنین علاقهٔ رو به رشدی را دربارهٔ معنا و هدف زندگی به ارمغان می‌آورد. بنابراین اگرچه سازمان‌های تثبیت‌شدهٔ دینی در جوامع صنعتی بسیار پیشرفته کاهش یافته‌اند، شاهد زوال مفاهیم روحانی نیستیم، بلکه شاهد تغییر جهت آنها هستیم. این تغییر در جهان‌بینی‌ها گسترهٔ وسیعی از جنبش‌های اجتماعی، از جنبش طرفداری از محیط‌زیست تا جنبش زنان و هنجارهای جدید مربوط به تنوع فرهنگی و پذیرش رو به رشد سبک زندگی همجنس‌بازان را موجب شده است.

از آغاز تاریخ ثبت شده در همهٔ جوامع، زنان به نقش‌های کاملاً متفاوتی با مردان مقید شده بودند. در سراسر جوامع صنعتی پیشرفته تفاوت‌های نقش جنسیتی در حال از بین رفتن است. اقتدار دیرینه به‌طور فزاینده‌ای کاهش یافته است. یکی از پیامدهای این امر این است که با وجود آنکه با در نظر گرفتن شاخص‌های متعارف، اقتصاد به‌طور قابل توجهی بهبود یافت، اعتماد به حکومت در بین مردم ایالات متحده در اواسط دههٔ ۱۹۹۰ م. به پایین‌ترین نقطه رسید. این امر با وجود آنکه وفاداری حزبی و تعداد رأی‌دهندگان کاهش یافته بود، نشان‌دهندهٔ بی‌اعتنایی سیاسی نبود؛ مردم با تعداد بی‌سابقه‌ای در مطالبات، تظاهرات سیاسی و تحریم‌ها مشارکت می‌کردند. احزاب سیاسی دیرپا توانایی‌شان را در به پای صندوق کشاندن رأی‌دهندگان از دست داده بودند، اما به چالش کشیدن فعالیتهای سیاسی توسط نخبگان همچنان مرتباً افزایش می‌یافت.

ارزشهای در حال تغییر نرخ رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یک تغییر در ارزشهای رایج — ظهور اخلاق پروتستانی — با هموار کردن راه انقلاب صنعتی نقشی اساسی در ظهور سرمایه‌داری ایفا کرد. تا زمان وقوع این واقعه همهٔ جوامع کشاورزی از جمله اروپای مسیحی بر تحرک اجتماعی داغ ننگ گذاشته بودند. در جوامع کشاورزی زمین که یک مقدار ثابت دارد، تنها منبع اصلی ثروت بود. تنها راه ثروتمند شدن تصرف کردن زمین‌های شخصی دیگری و احتمالاً کشتن مالک بود. چنین خشونت‌هایی که بقای هر جامعه‌ای را تهدید می‌کرد، به‌وسیلهٔ هنجارهایی که بر پذیرش پایگاهی که فرد در آن زاده شده بود و داغ نهادن بر جاه‌طلبی اقتصادی تأکید می‌کرد،

فرونشانده می‌شد. در همین زمان جوامع سنتی بر تکالیف تسهیم‌کردن و صدقه‌دادن – که به فقرا به دلیل فقدان تحرک اجتماعی پرداخت می‌شود، اما بیشتر مشروعیت تراکم اقتصادی را تحلیل می‌برد – تأکید می‌کرد.

در تاریخ غرب، ظهور اخلاق پروتستانی – نظام ارزشی مادی‌گرایی که تراکم اقتصادی را مجاز می‌دانست و آن را به‌مثابه امری پسندیده و قهرمانانه تشویق می‌کرد – یک تغییر فرهنگی اساسی بود که راه سرمایه‌داری و صنعتی‌شدن را باز می‌کرد. اما جوامع غربی که در صنعتی‌کردن پیشگام بودند دقیقاً به دلیل اینکه سطح بالایی در امنیت اقتصادی کسب کرده بودند به تدریج بر ارزشهای فرامادی‌گرا تأکید کردند و در مقایسه با رشد اقتصادی ارجحیت بیشتری به کیفیت زندگی می‌دادند. از این نظر ظهور ارزشهای فرامادی‌گرا رشد اخلاق پروتستانی را معکوس می‌کند. امروزه هرچه توسعه فن‌آوری و تغییر فرهنگی جهانی می‌شود، معادل کارکردی اخلاق پروتستانی در شرق آسیا بسیار نیرومند و در اروپای پروتستانی بسیار کم‌رنگ می‌گردد.

دموکراسی پایدار و رفاه ذهنی

نگرشها و ارزشهای توده‌ای تأثیر مهمی بر بقا یا عدم بقای نهادهای دموکراتیک در یک جامعه خاص دارد. در چند سال گذشته دموکراسیهای جدید در اروپای مرکزی، آسیای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق نخستین انتخابات آزادشان را برگزار کردند. اما پذیرش دموکراسی صوری یک چیز است و دستیابی به دموکراسی پایدار چیز دیگر. بلافاصله بعد از جنگ جهانی اول تعدادی دموکراسی جدید بنیان نهاده شدند که بسیاری از آنها از فشارهای دوره بین دو جنگ خلاصی نیافتند.

غم‌انگیزترین و سرنوشت‌سازترین مورد آلمان بود که هیتلر از طریق انتخابات آزاد صدراعظم شد. آلمان وایمار که همراه با شکست در ابتدای کارش، چیزی نگذشت که با تورم عنان‌گسیخته دهه ۱۹۲۰ م. مواجه شد، نتوانست نظم داخلی را حفظ کند و در نهایت تحت تأثیر رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ م. سقوط کرد. بعد از جنگ جهانی دوم نظام آلمان غربی مشروعیت را به‌طور بسیار آهسته‌ای توسعه داد. در ابتدا این پذیرش بر معجزه اقتصادی بعد از جنگ مبتنی بود. اگر

جامعه‌ای سطح بالایی از رفاه ذهنی داشته باشد، شهروندان احساس می‌کنند که مسیر زندگی‌شان اساساً درست است، و نهادهای سیاسی‌شان مشروعیت را با مشارکت به دست می‌آورد. اگر کسی احساس کند زندگی‌اش به‌طور کلی تحت تأثیر نهادهای دموکراتیک رو به بهبود می‌رود، این امر پایه‌های نسبتاً عمیق، گسترده و بادوامی برای حمایت از آن نهادها ایجاد می‌کند. چنین نظامی، سرمایه‌ای از حمایت توده‌ای فراهم کرده که می‌تواند به نظام کمک کند تا شرایط دشوار را پشت سر بگذارد. مشروعیت برای هر نظامی مفید است، اما نظامهای اقتدارگرا از طریق سرکوب و اجبار دوام می‌آورند. نظامهای دموکراتیک باید از دید شهروندان مشروع باشد وگرنه همانند جمهوری وایمار به پایان حیات آنها رأی داده می‌شود.

شکل ۷، که سطح رفاه ذهنی را در بیش از چهل جامعه نشان می‌دهد مبتنی بر پاسخهای ترکیبی به پرسشهایی درباره رضایت از زندگی و خوشبختی فردی است. همان‌طور که این شکل نشان می‌دهد دموکراسی در جوامع دارای احساس نسبتاً بالای رفاه ذهنی نسبت به جوامع دارای احساس رفاه ذهنی پایین احتمال ثبات بیشتری دارد (Inglehart, 1997). تحلیل بسپار دقیق ثابت می‌کند که رفاه ذهنی نقش مهمی در مشروع‌سازی نهادهای دموکراتیک بازی می‌کند. رفاه ذهنی به دلیل آنکه اشاعه‌یافتگی و ریشه‌دار بودن آن اساس حمایتی نسبتاً ثابتی برای نوع معینی از نظامها فراهم می‌کند. برعکس وقتی مردم از سیاست ناراضی باشند ممکن است احزاب در مسند قدرت را تغییر دهند. وقتی مردم نسبت به زندگی‌شان ناراضی باشند ممکن است شکل کلی حکومتشان را طرد کنند یا حتی همچنان‌که در مورد اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی اتفاق افتاد کشور را تجزیه کنند. ناراضی‌تبی توده‌ای به‌ندرت به این سطح می‌رسد. بیشتر مردم به‌طور طبیعی میل دارند خودشان را «خوشبخت» یا «نسبتاً خوشبخت» توصیف کنند؛ و بیشتر مردم خودشان را از زندگی‌شان به‌طور کلی راضی توصیف می‌کنند. قبلاً در دلبلیو. وی. اس ۱۹۹۰ م. جوامع کمونیستی آن زمان پایین‌ترین سطح رفاه ذهنی را که تاکنون در تحقیق در مورد این موضوع ثبت شده است نشان دادند. در چند تا از این کشورها به همان اندازه که بسیاری از مردم خودشان را «غیرخوشبخت» معرفی می‌کنند، بسیاری خود را «خوشبخت» توصیف می‌کردند و به همان اندازه که بسیاری «از زندگی‌شان به‌طور کلی ناراضی بودند»، بسیاری «راضی» بودند. این

یک یافته‌ هشداردهنده است. رفاه ذهنی به سطح بی‌سابقه‌ای تنزل کرده است. این جالب نیست که در دو سال نظام‌های سیاسی و اقتصادی در اروپای شرقی از هم بپاشد و خود اتحاد جماهیر شوروی تجزیه شود.

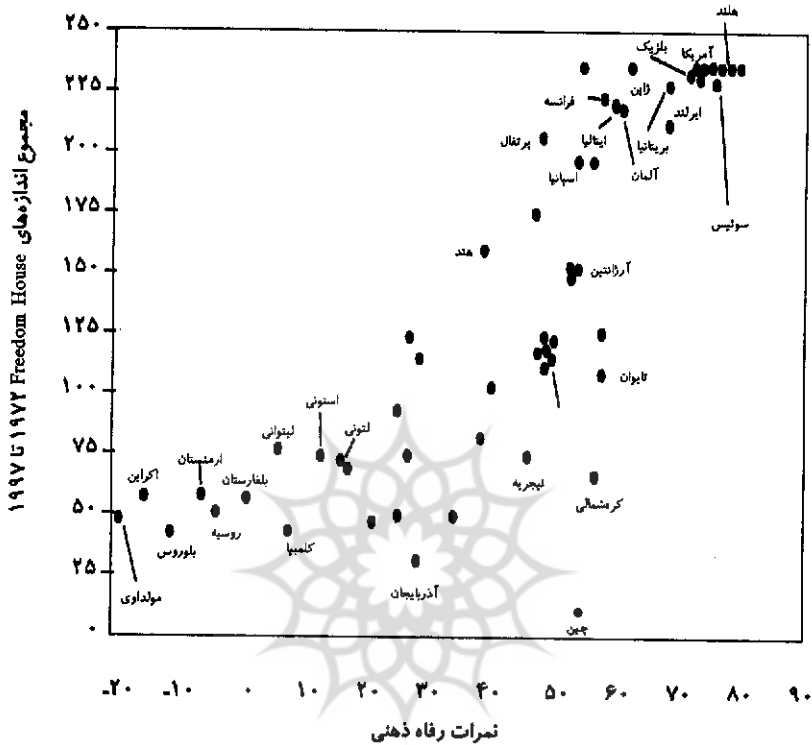
در دلبلیو. وی. اس ۱۹۹۵ م. رفاه ذهنی در روسیه حتی به سطح پایین‌تری تنزل پیدا کرد (به سطح بی‌سابقه پایین ۱۲ رسید که به این معناست که بیشتر مردم روسیه فاقد احساس خوشبختی و رضایت از زندگی به‌طورکلی بوده‌اند). در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۶ م. روسیه سه رقیب اصلی عبارت بودند از: بوریس یتسین، کاندیدای اصلی اصلاح‌طلب، کاندیدای سرسخت کمونیست که مدل اقتدارگرایانه شوروی را ارائه می‌کرد، و بسیار نگران‌کننده‌تر از آن یک ملی‌گرای بیگانه‌هراس که تأسیس مجدد امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی را وعده می‌داد. بیشتر سال چنین به نظر می‌رسید که یتسین شکست می‌خورد. در نهایت او با استفاده از روشهایی که دقیقاً مناسب هنجارهای دموکراتیک نبود، اما به‌طور بالقوه گزینه‌های بدتر را دفع می‌کرد پیروز شد. جدیدترین داده‌های ما نشان می‌دهد که دموکراسی در اروپای مرکزی و شرقی نسبتاً مطمئن است، اما در روسیه و بیشتر کشورهای شوروی سابق به مویی بند است.

یک تفسیر این است که نهادهای دموکراتیک نشانه‌های فرهنگی^(۱) ارزشهای ابراز وجود را به‌وجود می‌آورد. به بیان دیگر دموکراسی مردم را سالم، «خوشبخت»، انعطاف‌پذیر و اعتمادپذیر می‌کند و ارزشهای فرامادی‌گرا را (حداقل در نسل جوان‌تر) به آنها القا می‌کند. من دوست دارم این تفسیر را باور کنم؛ تفسیری که استدلالی بسیار قوی برای دموکراسی فراهم می‌کند و دلالت بر آن دارد که یک راه‌حل مقطعی برای بیشتر مسائل دنیا داریم: نهادهای دموکراتیک را بپذیرید و برای همیشه خوشبخت زندگی کنید. متأسفانه تجربه مردم اتحاد جماهیر شوروی سابق این تفسیر را تأیید نمی‌کند. آنها از زمان حرکت به سوی دموکراسی در سال ۱۹۹۱ م. سالم‌تر، خوشبخت‌تر، با اعتمادتر، بردبارتر یا فرامادی‌گراتر نشده‌اند. روی هم رفته آنها در جهت کاملاً مخالف حرکت کردند.

تفسیر دیگر این است که فرایندهای نوسازی و فرانسو سازی به‌طور تدریجی موجب تغییرات

فرهنگی ای می شود که به طور فزاینده ای بقا و رشد نهادهای دموکراتیک را محتمل می سازد. این به تبیین اینکه چرا دموکراسی توده ای تا لحظه نسبتاً جدیدی در تاریخ ظهور پیدا نکرد و چرا حتی حالا بیشتر در کشورهای محتمل است یافت شود که از لحاظ اقتصادی بسیار توسعه یافته هستند، به ویژه آنهایی که سطوح بالایی از ارزشهای پست مدرن دارند، کمک می کند. این تفسیر هم دلالت‌های دلگرم کننده و هم دلالت‌های دلسردکننده دارد. خبر بد این است که دموکراسی چیزی نیست که به راحتی صرفاً با پذیرش قوانین خوب به دست آید؛ دموکراسی به احتمال زیاد در شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص رشد می کند و امروزه این شرایط در روسیه، بلاروس، اوکراین، ارمنستان و مولداوی فراهم نیست.

خبر خوب این است که گرایش بلندمدت چند قرن گذشته به سمت توسعه اقتصادی بوده است؛ فرایندی که در خلال چند دهه گذشته تسریع شده و در سراسر جهان شیوع پیدا کرده است. به نظر می رسد توسعه اقتصادی منجر به شرایط فرهنگی و اجتماعی ای می شود که بسیار محتمل است دموکراسی تحت آن شرایط ظهور پیدا کند و دوام یابد. اگر چشم انداز سیاسی در بیشتر اتحاد جماهیر شوروی سابق دلسردکننده است، شواهد شکل ۷، نشان می دهد که تعدادی از جوامع دیگر به دموکراسی نزدیک تر از آن هستند که عموماً گمان می رود. برای نمونه به نظر می رسد مکزیک مستعد انتقال به دموکراسی است و به طور کلی موقعیتش بر محور ارزشهای پست مدرن با موقعیت آرژانتین، اسپانیا و ایتالیا قابل مقایسه است. چین به طور شگفت انگیزی امتیازی بالا در بُعد ارزشهای مرتبط با دموکراسی نشان می دهد. نخبگان کمونیست حاکم حکومت تک حزبی را حفظ می کنند و احتمالاً تا جایی که کنترل نظامی را حفظ کنند می توانند به قدرت چنگ بزنند. اما تمایلی که مردم چین به دموکراسی نشان می دهند احتمالاً بیشتر ناظران را متعجب می کند. همچنان که دیدیم توسعه اقتصادی موجب شیوع ارزشهای فرامادی گرا می شود که ارجحیت بالا و فزاینده ای به آزادی بیان و مشارکت سیاسی می دهد و با ظهور سطوح نسبتاً بالای رفاه ذهنی مرتبط است. توسعه اقتصادی سرانجام منجر به تغییرات فرهنگی ای می شود که موجب دموکراسی می شود. این تغییرات بخشی از فرایند گسترده ای است که با ظهور ارزشهای پست مدرن مرتبط است.



منبع: این شکل از جدیدترین داده‌های پیمایش موجود برای هر کشور خاص بهره می‌برد. داده‌ها برای ۴۷ جامعه زیر از پیمایش ارزشهای جهان در سالهای ۱۹۹۷-۱۹۹۵ م. به‌دست آمده است: استرالیا، ایالات متحده، چین، ژاپن، تایوان، کره جنوبی، ترکیه، سنگلادش، هند، فیلیپین، آلمان غربی، آلمان شرقی، بریتانیا، کبیر، سوئد، نروژ، سوئیس، فنلاند، اسپانیا، اسلواکی، هلند، لتونی، لیتوانی، بلغارستان، صربستان، مونتنگرو، کرواسی، روسیه، اوکراین، بلاروس، ارمنستان، ملداوی، گرجستان، آذربایجان، آفریقای جنوبی، نیجریه، غنا، آرژانتین، برزیل، شیلی، کلمبیا، جمهوری دومینکن، مکزیک، اروگوئه، پرو و ونزوئلا. داده‌های ۱۴ کشور دیگر از پیمایش ارزشهای جهان در سال ۱۹۹۰-۱۹۹۱ م. به‌دست آمده است.

شکل ۷- تأثیر فرهنگ بر سیاست، رفاه ذهنی و دموکراسی

پی نوشت

۱- منبع این مقاله عبارت است:

- Copyright@ (1999) by the Center for Strategic and International Studies and the Massachusetts Institute of Technology. The Washington Quarterly. 23:1. PP. 215-228.

۲- در چهارمین موج این پیمایشها که اکنون انجام شده است کشور ایران نیز مورد بررسی قرار گرفته است. م.

منابع و مأخذ

- Inglehart. Ronald (1977). *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles in Advanced Industrial Society* (Princeton, N.J. Princeton University Press).

- Inglehart. Ronald (1997). *Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic and Political Change in 43 Societies* (Princeton, N.J. Princeton: Princeton University Press).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی